

« دوستان در فصل بدی هستیم ، و من تمام امیدم و همه ایمانم به شما جوان ها ست . به هر حال آنهایی که بجایی رسیده اند ، علم دارند ، حیثیت اجتماعی دارند ، پول دارند ، پست دارند ، مسئولیتشان بیشتر از حفظ آنچه دارند نیست . اما شماها (جوانان) که هنوز نعمت محرومیت را دارید ، شاید بتوانید برای نجات تمام آنچه از دست می رود ، و آنچه که فراموش می شود کاری بکنید.» (1)

وقتی می خواهی از درد سخن بگویی همه وجود می لرزد . ذهن قلم در محاق بهت رنج نمی تراود . اما وقتی درد مهندسی نمی شود کار سخت تر می شود . مهندسان اجتماعی که امروزه در غرب دردهای مردمشان را ترسیم می کنند و حتی آن را نقاشی می کنند . از آن مهندسی می گویم . اینجا « در ایران » دردها با همه جا فرق می کند . اصلا همه چیز با همه جا فرق می کند . اینجا شعر سرما می خورد ، جامعه شناس شاعر می شود و ... هیچ چیز ثابت ندارد . این که هیچ چیز ثابت نداشته باشد هم البته با بی ثباتی های دیگران متفاوت است . خیلی سخت است ایرانی بودن و در این ایران زیستن و چه سختی شیرینی! نه می توانی از ایرانی بودن دل بکنی و نه می توانی به دردهایت دل بنهی . ما پر شده ایم از تناقض . آدم های متناقض در جامعه ای متناقض .

در اینجا کنش اجتماعی منطبق ندارد . در عوض منطقی ها هم کنش اجتماعی ندارند . اگر در حرف همه از فساد می نالند در مقابل اگر پیش بیاید فساد را در عمل قورت می دهند . در اینجا روشنفکران احساس مسئولیت اجتماعی ندارند و آنهایی که مسئولیت دارند روشنفکر نیستند . جامعه ما تمامی خصوصیات يك مجموعه رو به انحطاط را دارد . این را رفتارها می گویند . کفایت به اداره ای سروکارت بیفتد . فساد اداری بیداد می کند . به فعالیت احزاب نگاه کنی ، بنگاه دلالی شده اند . بعضی هم که به جایی وصل نیستند اپرای سیاسی درست کرده اند . چهارتا آدمی که فقط خودشان زبان همدیگر را می فهمند دارند از جامعه ای حرف می زنند که سنخیتی با حرف های آنها ندارد . درآمد ملی بیشتر می شود ، فقر ملی هم بیشتر می شود . قتل ، سرقت ، جنایت های دلخراش ، نفاق رفتاری ، انسانهای خودخواه و هزار و يك صفت و رفتار مرسومی که اگر کتمان کنیم خودمان را فریب می دهیم . اگر نپذیریم خودمان را با تاخیر انداخته ایم .

گاهی که غلیان اینهمه درد در دل و ذهنم درمی گیرد این شعر اخوان را زمزمه می کنم :

« می ترسم ای سایه می ترسم ای دوست

می پرسم آخر بگو تا بدانم

نفرین و خشم کدامین سگ صرعی مست

این ظلمت غرق خون و لجن را

چونین پر از هول و تشویش کرده است »

اما چه باید کرد؟

نمی دانم . هیچکدام نمی دانیم . هیچکدام نمی فهمیم و آنچه کمک می کند زیر این همه درد جان ندهیم همین ناهمی مشترک است . و البته چه نعمت بزرگیست همین ؛ ناهمی ؛ و چه درد بزرگتری که همه ژست کسانی را داریم که همه چیز را می فهمند . يك واقعیتی هست و معمولا با آن به درستی برخورد نکرده ایم چون به پرستیژمان برمی خورد . مرداد ماه آینده یعنی چهاردهم مرداد برابر است با یکصدمین سالروز مشروطیت . خود این رویداد جای بحث بسیاری دارد که به موقع بدان پرداخته خواهد شد . اما واقعیتی که باید گفت در همین زمینه است و آن هم اینست که همه دردهای ما و یا عبارتی غالب دردهای جامعه ما به همین مشروطه بند است .

چرا؟

این چرا چرای بزرگیست . غالب مفاهیم و نمودهای نو در جامعه ما ریشه اش در همین مشروطه است . آگاهی ، روشنفکری ، عدالت « در مفهوم جدید » ، دموکراسی ، مجلس ، آزادی ، برابری ... و قانون ، همه و همه به نوعی از بطن همین رویداد زاده شده اند . مهمترین اینها البته به نظر من قانون است . این مفاهیم عمده که زبان عصر جدیدند بیکباره و تحت تاثیر تماس با غرب وارد فرهنگ عمومی شدند . همین سرعت انتقال که توام با عدم آگاهی از عمق و پیچیدگی آنها بود منجر به این شد که شورش های عظیمی در سراسر این سرزمین حادث شوند بی آنکه غالب شورشیان بدانند دنبال چه هستند؟ درست شبیه ماجرای « کنستیتوسیون » که بیکباره بر زبان عالم و عامی جاری شد بی آنکه بدانند اصلا یعنی چه؟ و درست شبیه ماجرای مدرنیته که فرهنگ دنیای جدید است اما به تعبیر داریوش اشوری مردم ما بجای مدرنیته همواره بدنال مدرنیزاسیون که نمود مادی مدرنیته است بوده اند . این بد فهمی ها که ریشه پیدایی آن در مشروطه بوده است موجب همه دردهای بعدی شده است . همین است که بیکباره از دل مشروطه ، استبداد می زاید و از راه قانون هرج و مرج . روابط شخصی در سازمانها بصورت ضابطه مند رخ نمون می شوند و قانون که روح تمدن جدید است ابزاری می شود برای به بند کشیدن هنجارهای مشروع جهانی . در حقیقت مفاد اندیشه های نو اگر بی همراهی فرهنگ متناسب با آن وارد سرزمینی شود نتیجه ای کاملا معکوس می دهد . و اینگونه می شود که سالهای سال احساس شود همه چیز دارد از دست می رود اما هرگز چاره ای هم اندیشیده نشود .

سخنم را با درد دل مردی آغاز کردم که علی رغم اعتراضی که همیشه به نقش تاریخی او داشته ام ، اما همواره او را به خودم نزدیک دیده ام . زبانش را وکلانش را به درد های نشسته بر دلم نزدیک می بینم . به هر حال او هم از عدالت حرف می زد . در این عصر سرمایه و سود گستاخی بزرگی بود ، و او جسارتش را داشت . از آگاهی حرف می زد و از احساس مسئولیت اجتماعی . گاهی در سخنانش فراموش می کرد ماموریت مذهبی اش را و مارکس را می ستود . شور انقلابی اش را نیز کتمان نمی کرد . به هر حال اکسیر سوسیالیسم بر مس وجود و اندیشه اش افتاده بود . و سوسیالیسم همه آنچه می ستود بود . منتهی عدالت ، مکتب آگاهی و خیزش مسئولانه . این ارزشها هرکدام به تنهایی يك انسان را در دل يك نسل جا می دهد . حتی اگر از جایی کش رفته باشد و بنام اندیشه ای دیگر مصادره کرده باشد . اما چرا از او و با سخن او آغاز کردم؟ چرا که نسخه او نسخه موثری است . روی سخنش با هم نسلان من با جوانان و با توده ای است که از نعمت محرومیت برخوردارند ، بنابراین چیزی که آنها را محافظه کار کند ندارند .

درست همانگونه که مارکس این رسالت را به دوش کارگر گذارد . این طبقه ای که همیشه کف اجتماع بوده است و مستعد خیزشی حق طلبانه . باری اگر احساس مسئولیت انسانی و اجتماعی در این گروهها احیا شود و نگاه ایشان به عرصه هایی که جولانگاه سازشکاریهای پست و کثیف شده است نگاهی مسئولانه و نه احساسی شود ، حجم رنج ها بجای ایجاد عقده های رنجبار موجد عقیده های سازنده می شود . انقلابگر می شوند اما نه انقلاب در رویه ها که در رویه ها . (2)

درد ما و درد ملت ما نه از آمریکا است و نه از انگلیس . درد ما از خود ماست . برآستی از ماست که بر ماست . آمریکا و انگلیس منافع ملتشان را تامین می کنند و همین مسئله هم آنها را شایسته ستایش می کنند . این ما هستیم که مستعد رفتارهای ذلت بار شده ایم پس باید خویش را برای انقلاب اصلاح کنیم . تا انقلاب دیگر پرخاشی خام نباشد ، تا انقلاب زلزله ای آبادگر باشد .

-

- 1- شریعتی، علی - نیایش ، مجموعه آثار 8 - تهران ، انتشارات قلم
- 2- رویه اول بمعنای ظاهر ، سطح و دومی بمعنای باطن ، فکر و اندیشه